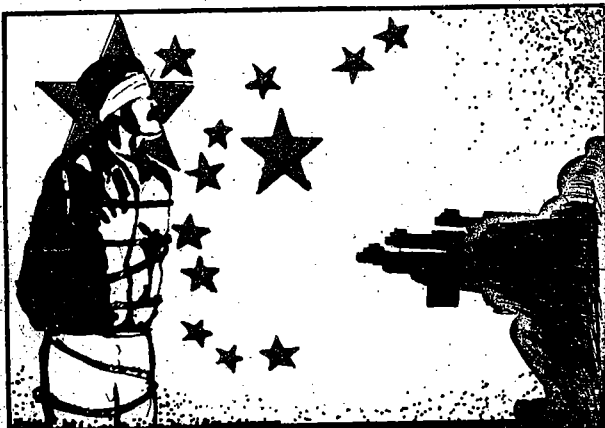




سال اول شماره ۳۰ پنجشنبه ۹ مرداد ۵۹ بهاء ۵ ریال

ما آموخته ایم که ایستاده بپیریم
 و هرگز در اصول خود سازش نکنیم.
 من هرگز در دفاع از انقلاب و آرمانهای
 انقلابی ام ذره ای تردید نخواهم
 داد... همچنان با سرب افرایشته و
 بی خندان، سرب مذاکرات پذیرا
 خواهم شد.
 (از یادداشت‌های رفیق تقی شهرام
 در روزهای مبارک جمهوری اسلامی)



وصیت نامه رفیق شهید تقی شهرام:
 ”سحرگاهان،

آنگاه که آفتاب برمی دمد،
 اعدا هم کنید؛ چشم‌هایم را
 نبندید و بگذارید خود
 فرمان آتش دهم!

در این شماره می‌خوانید:

گزارشی از مراسم یادبود رفیق تقی شهرام:

آفرین قلب رفیق شهرام در خانه می‌تپید
 ص ۱

رفیق تقی شهرام که نیست وار، وفادار به انقلاب
 در خون نشست
 ص ۲

فرازهایی از زندگی رفیق شهید
 محمد تقی شهرام
 ص ۳

پیام دانشجویان و دانش‌آموزان هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
 به مناسبت مراسم یادبود رفیق محمد تقی شهرام
 (ص ۱۷)

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلق‌های ایران

گزارشی از مراسم یادبود رفیق تقی شهرام

آنروز قلب رفیق شهرام در خانه می تپید

مراسم بزرگداشت سومین روز شهادت رفیق شهید محمد تقی شهرام، روز یکشنبه پنجم مرداد ماه، در خانه اش برگزار شد. شاید هیچگاه نتوان شوری را که در این مراسم شعله میکشد وصف کرد. براسستی که مراسم، و عهده گاه انقلاب بود، براسستی که مراسم بدل شد به عهدی و پاره باپیکار آشتی ناپذیر بود، عهدی و پاره با رفیق بزرگان. رژیم جمهوری اسلامی که از ایستادگی و قهرمانی شکوهمند از جوهریای انقلابی رفیق هراسید و زبونانه تنهاراه راه بسه شهادت رساند نش تشخیص داد، از هیچ فشاری کوتاهی نکرد تا به خیال پوچ خود، با تلاش جهت جلوگیری از هر مراسمی در سطحی گسترده، مثل گذشته، خاطره رفیق را از ذهن پاک کند، ولی هجوم جمعیتی که قلبشان برای انقلابی تپید شستی بود پروژه این جلادان. بدینگونه بود که خانه رفیق روز یکشنبه یکپارچه شعله خشم بود و فریاد بود. یکپارچه آتش مبارزه جوش بود و صحنه شکوهمند تجدید دیدار بود. آری حتی مرگ انقلابیون واقعی بدل به نیروی میشود در خدمت زندگی و مبارزه. آنروز همه جا بوی شهرام را میداد. شهرام همه جا حضور داشت، در صدای دلیرانه ماد را و در حرزهای پدرش، در حرزهای قهرمانانسه، خواهش و رنامه رفقایش، در پیام سازمانها در لجه شیرین شیرزن انقلابی، مادر زحمتکش فدائی شهید عزیز سردی، در رگفته های قاطعانه مادر فدائی های شهید سنجری ها، در صدای نفس و در فریاد ها و تپش پر شور قلبهای جمعیت و در رنگ سرخ انبوه دسته گلهایی که سرتاسر حیاط را پوشانده بود و...

هنوز ساعت ۶ نشده بود که حیاط خانه از جمعیت موج میرد و کوچک پر بود، رفقا دسته دسته به میعادگاه می آمدند، در ورتا دور حیاط از دسته گلها پوشیده شده بود، دسته گل سازمان، بصورت ستاره ای سرخ و

بزرگ، میان دسته گل سازمانهای انقلابی و دستداران رفیق، بوی شهرام را می پراکند. گوئی بر هر گلبرگ آن، قطره خون تازه نشسته بود، بر روی روپایی که ستاره را در بر میگرفت نوشته شده بود: بیاد رفیق تقی شهرام که کمونیست و وفاداری به انقلاب را باخسود خود نوشت. سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - بر بالای گلها، پردهای بچشم میخورد و بر آن این کلمات نقش بسته شده بود: گرامی باد یاد رفیق کبیر محمد تقی شهرام که بخاطر دفاع از آرمان زحمتکشان و وفاداری به انقلاب... با عزمی راسخ به شهادت رسید. در ورتا دور حیاط نوشته هایی به نقل

بود. طرحها و پلاکاردهائی هم از دنیروهای انقلابی و کمونیست در گوشه و کد بچشم میخورد. براسستی که هیچ چیز به عزای نمی داد، نه خانه، نه چهره ها، نه صداها... هرچه بود عشق و شور بود هرچه بود فریاد بود و خشم. اعلامیه های سازمانهای مختلف در باره شهادت رفیق بین مردم پخش میشد. اعلامیه سازمان تحت عنوان، تقی شهرام: تراژدی باحما دست به دست می گشت که او را... ستاره ای تابناک از قهرمانی توصیف میکرد. در آن نظری انقلابی در باره رفیق اراک شده بود مبنی بر اینکه: "او با مقاومت خود در زندان، با ایستادگی بر روی اصد با مخدوش نکردن مرز میان دست و شمش خلق، در رک صحیح خود را از مناسبات خلقی که زمانی مخدوش شده بود و خود را نقش داشت، به نمایش گذاشت... رفیق شهرام با نثار خون خود باید آری خود را کنارشده ای ارجمند جنبش خلق و جنب کارگری و کمونیستی میهن ماجای گرفت"



از یادداشتها و نامه های دوران زندانی بود رفیق بچشم میخورد، نوشته هایی که هر یک سندی بر عشق او به توده ها و وفاداریش به انقلاب و نفرتش از دشمنان خلق بود. در طول مراسم عکسهای بسیار زیبا و بزرگ شده رفیق از جمله عکس او در ادگاه که در متن آن نوشته شده بود: "من خاک پای ملت هستم" و با ستاره های سرخ تزئین و بوسیله دانش آموزان و دانش جوان هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر تهیه شده بود بردستهای ملت

رفیق تقی شهرام، کمونیست وار،

وفادار به انقلاب در خون نشست

بسمه تعالی . . . در آگاه انقلاب اسلامی . . . همچنین محمد تقی شهرام . . . حکم صادره . . . به اجرا درآمد . . . و نامبرده تبره‌اران شد . . .

صدای گوینده کم میشود، آتشی در درون سینه می جوشد و می سوزد . این قلب می خواهد قسمه سینه را ببرد و شعله کسان، این جانبا حقیر را بسوزاند . . . آه . . . این چه حالی است ؟ مگر مانی دانستیم، مگر همه چیز از پیش معلوم نبود، مگر ما همه ماکه باخونمان سوگند وفاداری به آرمان طبقه کارگر را خوردیم، اهم، با مرگ عهد نبسته‌ایم ؟ . . . مگر نمی دانیم تاکنون چه بسیار راه سرخ رهائی از اجساد کشتگانمان فرش گشته و چه بسیار سرمایه از کشته هامان، پشته ها خواهد ساخت . . . چه باک . . . اما باشد . . . با اینهمه . . .

صبح پنجشنبه، خبر کوتاه تبره‌اران رفیق شهرام از زاد یورژیم جمهوری اسلامی پخش شد . در این میان چه بسیار آثانی که می شناختند، آنان که از حقایق باخبر بودند، آنان که میدانستند در این قلب سوراخ، سوراخ آتش عشقی سوزان به خلق نهفته بود آنان که باخبر بودند این گلوگاه خونین که در یگر سرودهای سرخشان را نخواهد خواند و این سینه مالا مال از شور که در یگرد رنبرد ها سپهر نخواهد شد، از آن چه کسی بود، آری همه آنها بیشک باشندیدن خبرخشم و روری سوزان، سنگین چون کوهساری و آتشین چو آتشفشانی در قلب خود احساس نمودند .

چه بسیار از ما که در این چند روز آخر، چند روزی که همه جا رنگ خورشوم آینده داشت چهره‌های جلادان که خود را در جامه سالو کارانه زهد پیچاند بودند، حرفهایشان که سرپا زشتی بود، نیرنگ بود و نفرت بینه انقلاب و انقلابیون و خبرهای گوشه و کنسار . . . آری در چنین روزهایی هر صبحدم هیچ را دورا باحسی توأم به انتظاری در - ناک می گذردیم . . . و بالاخره صبح پنجشنبه جلادان، با شعفی جنایتکارانه، خبر تبره‌ارانش را دادند، ماهه رسم آخرین وداع با رفیقمان، رفیقی که وفاداریش راه انقلاب و به منافع توده‌ها، و عشقش را به خلق و انقلاب توده‌ها، باخونش مهر زد، در پی آن بودیم یاد نامه، آن سان که در رزور نام کمونیست هاست، نه یاد نامه‌ای سرشار از اندوه و

آنها از رفتار وی آزرند . . . حال اگر دسته دسته از توده های کرد باشند بی ترکمن، حال اگر انقلابیون و یا کمونیستها فرق نمی کند تنها . . . بنیاد نمی آید چند لحظه، چند دقیقه، نیم ساعت، یکساعت پس از شنیدن خبر از زاد یور، بفکر فرو رفتیم بودم، خیلی چیزها، چون تصاویری از جلو چشم می گذشت، بنیاد زند انهای رژیم شد افتادم، آن سحرگهان هم مثل کفتاران به انفرادی اوین یورش می بردند و گاه بیگانه نفر از رفقا را بسوی چوه در می کشاندند حالا هم . . . آری حالا هم همان صحنه ها تکرار میشود . . . بعد صحنه کشتار و از زندگان خلق در رتبه های اوین . . . بعد صحنه شقه شقه کردن فرزندان دلا خلق ترکمن، بعد بیماران کردستان، بعد تکه تکه کردن روستائیان قارماق و لاتان، بعد حوادث و انشگاه بعد خون سوخ ظور و حالا . . . آه رنجبران، رنجبران! سوگ به عشق خاموشی ناپذیرتان اگر که سالیان از کشته هایمان پشته بسازند دست از آنتان نخواهیم کشید . . . بگذر از شکجه کنند، بگذر از ناجوانمردانه توطئه کنند بگذر از ریداد گاهبلی در بسته به قط برزندمان . اما سوگند به راه سرخ مان، ما از انقلاب تان دست نخواهیم شست . چگونه فرزندی که از پستان مادرش شیر نوشد، تاب رها کردن آفتاب گرم وزندگی او را دارد ؟ نه نه، ای خلقها ما بی مرد ه ایم، هیچ نیستیم . . . اما در راهتان گام می زنیم و در کنار نبرد هایمان که پیش تازیم و در میان تان که نفس می کشیم اگر تکه گوشت مان را هم بچوند و خاکسترمان را بپاشند، باز زنده ایم، باز قلب مان می تپد . بنیاد آمد باید سرچند قرار بپریم، نه فرستادن و در خیال های دور و دراز فرو رفتن . . . باید رفت، توده ها تپنده

در یاد نامه‌ای چونان فریادی ستیز جو که خود بسان استواری کوهساران باشد و غرش در باهای توفانی منتشر سازیم، لیکن اکنون بجای هر حرف گوشه‌هایی از یادداشت یکی از رفقا در این رابطه بنیاد رفیق شهرام که آتشی ناپذیر بر نیرنگ خوش رقصان ضد انقلاب تف کرد و عهدش را با انقلاب باخونش بینه اثبات رساند منتشر میکنیم .

* * *

بالاخره تکانی خوردیم و بخود آمدیم نه غیره منتظره نبود، اینان تاکنون بارها نشان داده‌اند که از این جنایت‌ها و جنایت‌هایی وحشیانه تر از این باک ندارند ازند تازه مگر می توانند غیر از این باشند، آنان می خواهند نظم جهانی کهنه را تمام و کمال برقرار کنند، آنان امروز سرمایه‌داری وابسته را در میان آتش و خون وصله پینه میکنند، پس باید، باید هم قدم به قدم با بروی جاپهای رژیم سفک گذشته بگذارند . . . تنها فرد قشان فریبکاری آنهاست، آه بهشمران . . . بهشمران، چه ها که نگفتند . . . اما ما همه جا فریاد خواهیم کشید، ما در پیش چشم توده ها با ناخن های افشاگری، نقاب هایشان را خواهیم خراشید . ما بتوده ها بسیار چیزها خواهیم گفت، خواهیم گفت همه فریبکاری است، دروغ است، مگر تو ما چه کرده بود، موذن چه کرده بود، طوسی، مشکین قام، تازه از آن بدتر وستان ه (۱) (۲) ساله، تو گل‌هایی که در باغ مردم مشیل نهالی تازه و پاک می شکفتند، آنها چسبی ؟ مگر جز عشق به توده ها چه در دل ما است، خوش کما، رفعتی، زاکری . . . نه نه آنها این حافظان رهاکار نظم طبقاتی، بومی گشته و هر جاسوسهای دیده‌اند که مطر عشق بمردم می پراکند، آنها سوراخ سوراخ میکند . . . هر جازبانی سرخ دیدند، که آتش خشم از ناعدالتی‌های نظم ستمگرانه کنونی می بارد،

فرازهائی از زندگی رفیق شهید محمد تقی شهرازی

به نقل از اعلامیه سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



* از ۱۹ سالگی به فعالیت انقلابی بصورت حرفه‌ای می‌پردازد .

* سال ۴۸ رسماً به سازمان مجاهدین خلق ایران می‌پیوندد .

* طی یورش ارتجاع آریامهری در اول شهریور ۵۰ همراه بسیاری از یارانش به زندان می‌افتد و در بیدارگاه شاه ، تسلیم ناپذیر دست به دفاع از سازمان و زحمتکشسان می‌زند .

* در سال ۵۰ ، اثر خود "خرد مهور زوازی" را به رشته تحریر در می‌آورد و به این طریق اولین تلاش جدی درون تشکیلاتی را برای درک قانونمندی طبقاتی مبارزه بنام خود ثبت میکند .

* در زندان به دلیل ستیزه‌جویی انقلابی خود علیه رژیم به زندان ساری تبعید می‌شود .

* در ۱۵ اردیبهشت ۵۲ ، طرح فرار جسورانه و ابتکاری خود ، به اتفاق رفیق شهید حسین عزتی و افسر انقلابی حسین احمدیان ، موفقانه به مرحله اجرا در می‌آورد و دوباره به هم‌زمانش می‌پیوندد .

* سازمان طی مبارزه پیش از پیش به سه ضعفهائی که حاصل پیوند با اقشار متوسط و ناپیگیر است برخوردار میکند و در این برخوردار رفیق شهرام با تیزهوشی خود به اتفاق دیگر رفقا نقش مهمی دارند .

* بهمن‌زرف و پویای رفیق شهرام و جسارت و قاطمیت او در برخوردار به مسائل

سازمان و قدرت او در در تغییر کرد ن راه آن ، که از آثار قابل عرضه جنبش انقلابی حل‌های پیشنهادی در زمینه مسائل سیاسی و تشکیلاتی و مقابله با تاکتیکهای تعقیب او به رشته تحریر در می‌آید .

و مراقبت و انجام عملیات نظامی ، سازمان را با سرعت پیش می‌برد . رفیق نقش مهمی در انتشار نشریه داخلی ، نشریه امنیت - نظامی ، اهمیت ویژه فائل شدن به مسائل آموزشی ، رفتن اعضا به کارخانه و ایفا میکند .

* اولین اثر او پس از خروج از زندان ، تحلیل سیاسی از اهدام مستشار آمریکائی ، ها و کینز است که اثری مهم به شمار می‌آید .

* کتابهای " احتضار امپراتوری دلار " ، سازماندهی و تاکتیکها " ، تحلیل روابط ایران و عراق " (علیرغم انحرافات موجود در

زنده و جاوید یاد شهیدان خلق!

مبارزهای از...

که بیوستن عدای از کادرها و اعضای سازمان را کورتای فردی این با آن عنصر مطرح میکند، این تحول تنها پاسخ به یک نیاز مبرم و خود پر بود.

* تا اواخر سال ۶۱ او سکان مبارزه را در دست دارد و به نحو نبوغ آمیز هر چه گناه آمیخته به تناقض های غیر قابل انکار سازمان را به پیش می برد و بسیاری از عملیات مسلحانه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی را که در چهارچوب مشی چریکی از عملیات برجسته و قابل تحسین می باشد، طراحی می کند، از جمله اعدام انقلابی سرتیپ زندی پور، اعدام انقلابی مستشاران امریکایی، انفجار مقر کارگردانان دانشگاه صنعتی و... * در همین دوران است که ضمن دارا بودن نقش پیشرو در حرکت بخش منشعب بسوی مارکسیسم - لنینیسم متاسفانه دچار اشتباهی خطرناک می شود که منجر به برخورد اسف بار با تضاد های درون خلقی میگردد و بر متن خشونت بار و خونین مبارزه آن سالها با دشمن، در میان دوستان بروز میکند. او به سبب عدم توجه به چگونگی حل صحیح تضاد های درون خلقی و در نتیجه اشتباه خطرناک در سال ۵۷ پس از تحولات درون تشکیلات بخش منشعب، کنار گذاشته میشود.

* بطور منفرد به مبارزه علیه رژیم شاه ادامه میدهد. * در قیام شکوهمند بهمن ماه شرکت میکند و پس از چندین ماه مطالعه و بررسی شرایط جامعه که متکی بر دستاوردهای انقلابی سالهای گذشته و ذهن تیز و هوشیار او بود صمیمانه خود را آماده ادامه فعالیت انقلابی میکند.

* در این دوران است که به چنگار تجاع و ضد انقلابیون کینه توز، این میوه چینان انقلاب گرفتار می شود. * در زندان بیش از ۹ ماه شکنجه و بدون هیچ ملاقات و در زیر تازیانه کینه توزی و آزار و فشار روحی جنون آمیز می گذراند تا شاید بتوانند او را راضی کنند فقط پنج دقیقه بویژه علیه مجاهدین خلق و کمونیستها و خصوصا سازمان پیکار... در تلویزیون سخن گوید و از مجازات معاف شود اما او استوار مقاومت میکند و نشان میدهد این بار هزاران فرسنگ از اشتباهات گذشته که سبب مخدوش کردن صف خلق و ضد خلقی شده بود بدور است و جاننازانه آماده مرتفع کردن اشتباهات گذشته میباشد و به این ترتیب در عمل حیثیت کمونیستی خود را بلز می یابد.

پیگادانشجویان و دانش آموزان هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

به مناسبت مراسم یادبود رفیق تقی شاهرآ

خلق کرد بیداری می شود، آنها نمی دانند که در هر بامدادان در سوت کارخانه چرکین که اجساد هزاران ونده پوش را پس از کار شبانه به بیرون می اندازد، به پلای میخیزد، آنها نمی دانند که در کنار خیش رنجبران ترکن، در میان گندمزارهای خون سبز میشود و قد بر میکشد، آنها نمیدانند که اودر نوای شتریان بلوچ تا سحرگاهان نغمه انقلاب زحمتکشان می نوازند آنها نمیدانند که اودر فریاد صغوف رنج که فریاد نان، مسکن، آزادی را سر میدهند، می خروشد!

اما رفیق به گامهای استوارت سوگند! به خون پاکت که بوی رزم قهرمانانه کمونیستها را می دهد سوگند، به پایداریت که از آرمان زحمتکشان مایه گرفته سوگند که تا نابودی کاخ هایشان از پای نمی نشینیم! از خاکستر وجودتان پرمی کنیم دره ای که بین نظام پوسیده شان تا کمونیسم فاصله انداخته است و در اقیانوس سی که از خون رنج و زحمت است غرق میکنیم بنای فرتوت کفتاران پیر سرمایه را!

جاودان باد خاطره شهدای بخون خفته خلقی
مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلقی
دانش آموزان و دانشجویان هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

بگذار زبونه زوزه کشند، بگذار دیوانه وار چون خرسی در آتش به هرسوی هجوم آورند، بگذار آتش کلوله های امریکائیشان در سینه پیکار جویان راه رهایی خلق لایه گزینند، یاران! چه زیباست آن زمانی که آنان که شکست شان را در چهره اش دید بودند، لرزان و وحشت زده می برندش و او آن سان مردانه گامهای استوارش را به جلو بر میدارد، یاران! چه زیباست آن زمان که نگاه مزور و ترسانشان را به کف راهروی زندان دوخته اند و او آن سان با گردنی افراشته چشم به ستارگان صبح دوخته است.

گامهایش، استواری گامهای رفقایمان در سال های گذشته و حال، گامهای توماج ها، علوی ها و گامهای تمام رزمندگان جان برکف کمونیسترا تکراری کند اما این بار کفتاران پیر حیلها اندیقیده اند، آنان که در راهی که او بدان گام نهاده جز ویرانی کاخهایشان را نمی بینند، میخواهند با گذاردنش در کنار مزدورانی که همچون خود هدفی جز سرکوب خلق ندارند، وحشت را از وجودشان دور کنند، می ترسند که بنویسند بخاطر کدام اهداف و عقاید به جوخه اعدام سپردندش، فکر کردند که با دفن جسدش در کنار مزدوران امپریالیسم، دیگر شکنجه های زحمت و رنج در مزارش نخواهد روئید؟ زبون و رذلند! آنها نمی دانند که هر سحرگاهان او در صدای رگبار مسلسلی

* نگاه که آفتاب بر میدمد، با چشمانی بساز اعدام کنند و بگذارند فرمان آتش را خود دهند، اما جلادان کینه توزانه به وصایای توجیهی نکردهند.

* نامها و یادداشتهای درخشان که در زندان می نویسند و به بیرون می فرستند همه نمایانگر روح تسلیم ناپذیر، هوشیاری، آگاهی و همچنین درس آموزی تازه کمونیستی اش در مورد تضاد های درون خلقی است.

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست



ای آزادی...!

فرمان من، آوازتان را بلند خواهد کرد
 بهارید
 بهارید ای گلوله ها
 بهارید ای سرب های آتشین
 مرا که اشتیاق تماشاایتان در سپیده سحر
 آرزوست
 مرا که سوختن در رحیق خون خود آرزوست
 می پذیرم این گام آرام مرگ را
 می پذیرم این طالع بلند را
 چرا که
 بخاطر تو آمدم
 بخاطر تو جنگیدم
 بخاطر تو می میرم
 هر چند که آخرین قربانی نخواهم بود
 باشد که طوفان شوی
 باشد از قطره قطره خونم
 شهرام های دیگری برخیزند
 پراز ایستادگی و مقاومت
 پراز پایداری استحکام
 و با نیرو و قدرت
 روی مخاطرات از میان رفته
 برای نامیدن تو
 ای آزادی
 مبارزه را از سر گیرند
 می بینم از درجه ابدیت
 فتح فـرـا را .



”من هرگز در دفاع از انقلاب و آرمانهای
 انقلابی ام ذره ای تردید نشان نخواهم داد
 و همچنان با دسری افراشته ولبی خندان
 سرب مذا ب را خواهم پذیرفت“

نبرد توده ها مان، پس بگذر خوشتر
 شعله بکشد، بگذر انفرت زیانه بکشد، بگذر از
 کینه بغرد و بسوزاند که ما آنگاه که گامی نهمیم
 در راه آزادی طبقه کارگر، آنگاه که عهد
 وفاداری به زحمتکشان، می بندیم جان در رکاب
 می گیریم، و می دانیم که گودال عمیق بین جهان
 کهنه سرمایه و جهان نوین سوسیالیسم با
 خاکستری، کمونیستها باید پیر شود، پس بیجا
 خیزیم رفقا، اینک وقت نشستن نیست، بیجا
 خیزیم، توده ها منتظرند و کار بسیار است که
 شهیدان خلق در راههای نبرد مان زند و اند.

چه بسیار چیزها را از او دریغ کرده بودند
 حتی تیرباران شدن در روشنائی سپیده در مرا
 طی این یک رانی توانستند از او بگیرند، پس
 درست پیش از آنکه دندان گلوله برآید ریخت
 سینه اش گشوده شود، از دهانش شعله
 کشید: ”آتش!“
 و آنگاه پیکر او غرق در خون شد و خون او، خو
 تازه او، خون سرخ و شعله ور او در ریه پیر
 شد، و عطر انقلاب بر آسمان میهن پر کشید و
 رفت. شهرام به شهادت رسید.
 آری رفقا، سرکوبگران خلقها و زحمتکشان،
 این حافظان مزور سرمایه داری وابسته چه
 بسیار از انقلابیون را ببردند خواهند افکند
 اما هر قطره خون ما ستاره ای خواهد شد فراراه

وفیق نقی شهرام...
 زبان نمی آورد، در رقبش آتش عشق توده ها
 زیانه میکشید، و همچنان با انقلابیون عهدی
 در پهنه داشت. بگذر از خونش و شوقه این عهد
 باشد.
 دیگر بهای جوهه اعدام رسیده بود، مزد وران به
 خود می لرزیدند و او استوار به در و در دست چشم
 در وخته بود، لبخندی بر لبانش بود و چشمها
 پیش ستارگان را می کاوید. آه چه شبها که در
 بام خانه تیمی بر این ستارگان نگریسته بود.
 بیاد یاران شهیدش زیسته بود و اکنون...
 اکنون او هم ستاره ای میشد سرخ و خونین،
 در آسمان نبرد توده ها... آه، در زخمیان